

## درس شانزدهم: خسرو

\* توضیح و تحلیل بخش هایی از درس :

\* **ارتجالاً انشایی می ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی ها «اجرا می کرد» و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسن ت تحویل می گرفت و مثل شاخ شمشاد می آمد و سر جای خودش می نشست!** (ص ۱۲۰، سطر ۵)  
قلمرو زبانی: ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن / رسا: بلند / شمشاد: درختی است دارای برگ های کوچک که همیشه سبز است و به عنوان زینت در باغ ها و باغچه ها کشت می شود. / مبلغ: مقدار / احسن ت: آفرین

قلمرو ادبی: مثل شاخ شمشاد کنایه از شاد و خوشحال / تشبیه: مثل شاخ شمشاد / صدای گرم: حس آمیزی قلمرو فکری: بدون اندیشه قبلی انشایی در ذهن خلق می کرد. می رفت و با صدایی بلند و گیرا آن را می خواند . در آخر هم نمره بیست همراه با تشویق های فراوان معلم را دریافت می کرد و شاد و خوشحال می آمد و سر جای خود می نشست.

\* **دی که از دبستان به سرای می شدم، در گنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته، در هم آمیخته و گرد برانگیخته اند...** (ص ۱۲۱، سطر ۲)  
قلمرو زبانی: دی: دیروز / سرای: خانه / می شدم: می رفتم / برزن: محله، کوی / افراشتن: بلند کردن / در هم آمیخته: درگیر شده / گرد: گرد و خاک، غبار / برانگیختن: بلند کردن.  
قلمرو ادبی: بال و پر افراشته در هم آمیخته و گرد برانگیخته اند: کنایه از جنگ و دعوا می کردند.  
قلمرو فکری: دیروز که داشتم از دبستان به خانه می رفتم، در گوشه ای از محله دو خروس را دیدم که به شدت با هم درگیر شده بودند و با هم دعوا می کردند.

\*یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می کوفت که «پولاد کوبند آهنگران» (ص ۱۲۲، سطر ۴)

قلمرو زبانی: ضربت: ضربه / سخت: محکم / دیده: چشم / صدمت: آسیب / لاجرم: ناچار، ناگزیر / غالب: پیروز / درویشان: جوانمردان / مغلوب: شکست خورده / مخدول: خوار، ذلیل / نالان: ناله کنان / استرحام کردن: رحم خواستن

قلمرو ادبی: «جهان تیره شد پیش از نامدار»، تضمین مصراعی از داستان رستم و اسفندیار:

بزد تیر بر چشم اسفندیار / سیه شد جهان پیش آن نامدار

جهان تیره شد: کنایه از کور شدن / سپر انداختن: کنایه از تسلیم شدن / نه مناسب حال درویشان: ناجوانمردانه ، «که پولاد کوبند آهنگران»: تضمین مصراعی است از داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه: چنانست بکوبم به گرز گران / که پولاد کوبند آهنگران

قلمرو فکری: یکی از خروس ها ضربه محکم و کورکننده ای به چشم خروس حریف زد. ناچار تسلیم شد و از میدان فرار کرد. اما خروس پیروز برخلاف روش جوانمردان رفتار کرد. به خروس شکست خورده که تسلیم شده بود و با بیچارگی طلب رحم می کرد، حمله ور شد و مانند آهنگران بر آهن می کوبند ضربه های سختی به خروس شکست خورده وارد کرد.

\* دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را با دشنه ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم. (ص ۱۲۲، سطر ۸)

قلمرو زبانی: جستن: پریدن / دشنه: خنجر / سزا: مجازات / بسمل کردن: سر بریدن، ذبح کردن. / هلیم: غذایی با گندم و گوشت / بس: بسیار

قلمرو ادبی: چون برق به میدان جستم: تشبیه / حلال کردن: کنایه از سر بریدن / سنگدل: تشبیه میان واژه ای \* کنایه از بی رحم بودن / چرب و نرم: کنایه از دلپذیر و خوشمزه

قلمرو فکری: دیگر طاقت مشاهده این صحنه را نداشتم به سرعت وسط میدان پریدم. ابتدا با خنجری که همراه داشتم خروس شکست خورده را سر بریدم و از رنج و عذاب رهانیدم. سپس به حساب آن خروس بی رحم رسیدم و آن را نیز سر بریدم تا برای همه مایه عبرت شود. آنگاه آن دو را به خانه بردم و با آنها هلیمی خوشمزه پختم.

\*مخور طعمه جز خسروانی خورش / که جان یابدت زان خورش، پرورش (ص ۱۲۲، سطر ۱۲)

قلمرو زبانی: طعمه: غذا / خسروانی: شاهانه / خورش: غذا

قلمرو فکری: فقط غذای شاهانه (خوشمزه و مقوی) بخور تا جانت از آن غذا قوی شود و پرورش یابد.

## \*دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال (ص ۱۲۲، سطر ۱۴)

قلمرو زبانی: بدسگال: بد اندیش، بدخواه، دشمن، / سگالیدن: اندیشیدن / به: بهتر  
 قلمرو ادبی: دم: مجاز از لحظه / دمی آب خوردن: کنایه از یک لحظه زندگی با خاطر آسوده / تضمین شعر  
 سعدی / عمر هفتاد و هشتاد: کنایه از عمر دراز  
 قلمرو فکری: لحظه‌ای آرامش پس از نابودی دشمن از عمر طولانی بهتر است.

## \* مگر در ریاضی که «گمیتش لنگ بود...» (ص ۱۲۲، سطر ۲۵)

گمیتش لنگ بود: کنایه از ناتوان بودن در انجام کاری  
 قلمرو فکری: به جز در درس ریاضی که ضعیف بود و مشکل داشت.

## \* شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت؛ اما به قول نظامی «خشت می‌زد». (ص ۱۲۳، سطر ۷)

قلمرو زبانی: خشت: آجر نپخته  
 قلمرو ادبی: خشت زدن: کنایه از پرگویی کردن / تلمیح به شعر نظامی:  
 لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد  
 قلمرو فکری: میرزا عباس زیاد شعر می‌گفت اما شعرهای بی ارزش.

## \* اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری (ص ۱۲۳، سطر ۱۵)

قلمرو زبانی: اشتر: شتر / حذف به قرینه لفظی: در حالت است و طرب [است] / حالت، طرب: فرح و نشاط،  
 شادی / کژ طبع: بی ذوق، بی احساس  
 قلمرو ادبی: عرب، طرب: جناس / کژ طبع جانوری: تشبیه  
 قلمرو فکری: شتر با شنیدن شعر عرب به وجد می‌آید. اگر این نشاط به تو دست ندهد، حیوان بی ذوقی  
 هستی.

\* خسرو بی میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از  
 دیده روان ساخت که ای فرزند، حلالیت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله من عالمان دین  
 بودند» (ص ۱۲۴، سطر ۱۱)

قلمرو ادبی: اشک از دیده روان ساخت: کنایه از اینکه ناراحت شد / مطربی و مسخرگی پیشه سازی: تلمیح  
 به بیتی از عبید زاکانی:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی

/ همه قبیله من عالمان دین بودند: تضمین مصراعی است از سعدی:

همه قبیله من عالمان دین بودند / مرا معلم عشق تو دلبری آموخت

قلمرو فکری: خسرو بی میل نبود که هنر موسیقی را پیگیری کند. ولی وقتی موضوع را با مادر بزرگش در  
 میان نهاد، بسیار ناراحت شد و گفت که اجداد ما همه اهل علم و دین بودند و اگر در پی موسیقی و مطربی  
 رفتی، حلالیت نمی‌کنم.

**\* فی الجمله نماند از معاصی منکری که نکرد و مسکری که نخورد:** (ص ۱۲۵، سطر ۳)

**قلمرو زبانی:** فی الجمله: خلاصه / معاصی: گناهان، ج معصیت / منکر: زشت، ناپسند / مسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد، مستی آور

**قلمرو ادبی:** «فی الجمله نماند از معاصی، منکری که نکرد و مسکری که نخورد.» تضمین از گلستان سعدی است.

**قلمرو فکری:** خلاصه، از گناهان، هر کار زشتی که ممکن بود انجام داد و هرگونه شرابی که وجود داشت، خورد.

**\* با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می‌آمد، با زهر خندی گفت: داد زن؛ «من گوش استماع ندارم،**

**لن تقول.» فهمیدم گر هم شده است.** (ص ۱۲۵، سطر ۹)

**قلمرو زبانی:** زهر خند: خنده تلخ / داد: فریاد / استماع: شنیدن، گوش دادن / لن تقول؟: برای چه کسی می‌گویی؟  
**قلمرو ادبی:** با صدایی که گویی از ته چاه در می‌آمد: کنایه از صدایی که به سختی شنیده می‌شود. / من گوش استماع ندارم لن تقول: تضمین مصراعی است از سعدی:

بی دل گمان مبر که نصیحت کند قبول من گوش استماع ندارم لن تقول؟

**قلمرو فکری:** با خنده تلخی گفت: گوش‌های من نمی‌شنود. برای چه کسی حرف می‌زنی؟ متوجه شدم که کر هم شده است.

**\* کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام»** (ص ۱۲۵، سطر ۱۶)

**قلمرو زبانی:** آشیان: آشیانه / قضا: سرنوشت / «ش» در «بردش»: مفعول

**قلمرو ادبی:** آشیان، کبوتر، دانه، دام: مراعات نظیر / دانه و دام: استعاره از اسارت و نابودی

**قلمرو فکری:** کبوتری که سرنوشتش مرگ و نابودی باشد، تقدیر او را به سوی گرفتاری در دام می‌کشاند.

# مای درس

## گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir